

تحلیل و واکاوی مرگ و زندگی در شعر شاعران زن معاصر
(مطالعه موردی: اشعار سیمین بهبهانی، طاهره صفارزاده و فروغ فرخزاد)

حجت‌اله غ منیری^{۱*}، سیاوش رستمیان سبزه‌خانی^۲

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

۲- دانش آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، کارمند دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

سال هفدهم، شماره اول، فروردین ۱۴۰۳، شماره پی در پی ۹۵، صص ۳۲۸-۳۱۱

DOI: 10.22034/bahareadab.2024.17.7355

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی
(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: مرگ و زندگی همواره دو مفهوم برجسته و قابل توجه در دیدگاه اندیشمندان بوده و بسیاری از شاعران معاصر زبان و ادبیات فارسی از چشم اندازه‌های متفاوتی به مسئله مرگ و زندگی نگریسته‌اند. در این میان دیدگاه سه شاعر زن مطرح و شاخص پس از نیما (سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد و طاهره صفارزاده) اهمیت ویژه‌ای دارد. هدف اصلی پژوهش پیش رو تبیین دیدگاه‌های این شاعران از مفهوم مرگ و زندگی و تأثیر و ارزیابی محتوای کیفی اندیشه و احساس آنان در ارزیابی این موضوع می‌باشد.

روش مطالعه: روش پژوهش در این مقاله بشیوه توصیفی - تحلیلی، بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و روش سندکاوی است. جامعه آماری پژوهش شامل منتخبی از مجموعه اشعار هر سه شاعر می‌باشد که در آنها بمقوله - مرگ و زندگی توجه شده است.

یافته‌های پژوهش: یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که مؤلفه‌ها و گزاره‌های فردی، اجتماعی، اعتقادی و هستی‌شناختی در ارتباط کامل با دیدگاه هر یک از شاعران نسبت به موضوع مرگ و زندگی می‌باشد.

نتایج پژوهش: نتایج پژوهش حاکی از آن است که مفهوم زندگی برای فروغ فرخزاد با تمام جذبه‌ها و زیباییهای آن گاه پوچ و بی‌معناست. فروغ در پس ناامیدی از عشق، دوری از فرزند، نارضایتی از جامعه مردسالار و تبعیض‌آمیز از زندگی بنوعی رنج ببرد و تصاویر ملال‌آور آن را هر روز مرور نماید. سیمین نیز نسبت به زندگی بدبین است و این بدبینی از نابودی آمل و آرمانهای فردی و اجتماعی مد نظر شاعر است. صفارزاده گاه نسبت به زندگی و رنجهای آن معترض است، اما مرگ و زندگی را با دیدگاه‌های دینی و مذهبی مورد توجه قرار می‌دهد و همین مسئله سبب میشود که مرگ نوعی تعالی مقدس و زندگی را منبع خوشبختی بداند.

تاریخ دریافت: ۰۵ مرداد ۱۴۰۲

تاریخ داوری: ۰۷ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ اصلاح: ۲۲ شهریور ۱۴۰۲

تاریخ پذیرش: ۰۸ آبان ۱۴۰۲

کلمات کلیدی:

زندگی، مرگ، شعر معاصر،
سیمین بهبهانی، طاهره صفارزاده،
فروغ فرخزاد

* نویسنده مسئول:

hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir

۴۲۵۱۸۰۰۰ (+۹۸ ۶۶)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Analyzing death and life in the poetry of contemporary women poets (Case study: poems by Simin Behbahani, Tahereh Safarzadeh and Forough Farrokhzad)

H. Gh Moniri^{*1}, S. Rostamian Sabzehkhani²

1- Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran.

2- Graduated from Ph.D course in Persian language and literature, employee of Lorestan University, Khorramabad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 27 July 2023

Reviewed: 29 August 2023

Revised: 13 September 2023

Accepted: 30 October 2023

KEYWORDS

life, Death, modern poetry,
Simin Behbahani,
Tahereh Safarzadeh,
Forough Farrokhzad.

*Corresponding Author

✉ hajatalah.ghmoniri@iau.ac.ir

☎ (+98 66) 42518000

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Death and life have always been two prominent and significant concepts in the view of thinkers, and many contemporary poets of Persian language and literature have looked at the issue of life and death from different perspectives. Among these, the point of view of three prominent female poets after Nima (Simin Behbahani, Forough Farrokhzad and Tahereh Safarzadeh) is of special importance. The main goal of the upcoming research is to explain the views of these poets on the concept of life and death and the impact and evaluation of the qualitative content of their thoughts and feelings in evaluating this issue.

METHODOLOGY: The research method in this article is descriptive-analytical, based on library studies and document analysis. The statistical community of the research includes a selection of the poems of all three poets, in which the categories of life and death are considered.

FINDINGS: The research findings indicate that the individual, social, belief and ontological components and propositions are in complete relation with the viewpoint of each of the poets regarding the issue of life and death.

CONCLUSION: The research results indicate that the concept of life for Forough Farrokhzad with all its charms and beauties is sometimes absurd and meaningless. After being disappointed in love, being away from his child, being dissatisfied with the patriarchal and discriminatory society, Forough must somehow suffer from life and review its boring images every day. Simin is also pessimistic about life and this pessimism is the destruction of individual and social hopes and ideals in the poet's mind. Safarzadeh is opposed to life and its sufferings, but he considers life and death with religious viewpoints, and this is the reason why he considers death as a kind of holy transcendence and life as a source of happiness.

DOI: [10.22034/bahareadab.2024.17.7355](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2024.17.7355)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 23	 0	 0

مقدمه

توجه به مرگ و زندگی یکی از موضوعات محوری در شعر معاصر است؛ تا جایی که بدنبال تحولات سیاسی در ایران، بنمایه شعری بیشتر شاعران بویژه از سالهای ۱۳۳۲ به بعد را میتوان مسأله اندیشیدن آنان به مرگ و گاه ستایش آن و حسرت بر آرزوهای از دست رفته زندگی بحساب آورد (ر.ک شفیع کدکنی، ۱۳۸۷: ص ۶۱). نورثروپ فرای^۱ فیلسوف و اسطوره‌شناس شهیر معتقد است: «نیروهای نخستین ادبیات عشق، مرگ، زندگی، شور و شادی است» (فرای، ۱۳۶۳: ص ۱۳). از این رو اگر بخواهیم نگرش افراد در خصوص مرگ و زندگی را جویا شویم، منابع شعری برای شناخت و تحلیل دستگاه فکری بشری در طول تاریخ، ابزاری مناسب و کارآمد است؛ چرا که «شعر تجلیگاه شناخت و معرفت انسان بوده و موضوعات مهمی چون مرگ و زندگی در متون ادبی بخوبی انعکاس می‌یابند» (فلاح، ۱۳۸۷: ص ۲۲۵). محتوای اشعار از قدیم تاکنون از دو جوهره اصلی تشکیل شده است؛ نخست درونمایه‌های ازلی و دوم موضوعات مرتبط با تاریخ و... (ر.ک لنگرودی، ۱۳۹۰: ص ۱۱۰). مرگ و زندگی از جمله موضوعات ازلی هستند که بخش اعظم دستگاه فکری شاعران، نویسندگان و هنرمندان در طول تاریخ به آن مشغول بوده و در ادوار مختلف با نگرشهای متفاوت و متغیری به آن پرداخته شده است؛ گاه شاعر به تقدیس مرگ پرداخته و آن را آغاز زندگی و حیات دوباره دانسته و گاه با نگاهی منفور به این موضوع نگریسته و آن را پایان هستی دانسته است. دیدگاه و طرز اصلی تلقی شاعران، نویسندگان و هنرمندان نسبت به پدیده مرگ و زندگی گاه متفاوت است و ارزیابی آنان نسبت به این مسأله، منوط و مربوط به عوامل بسیار زیادی از جمله سبک زندگی شخصی، محیط پیرامون و جامعه، تأثیر اعتقادات مذهبی، خانواده، ناکامیها و بسیاری عوامل دیگر است.

در پژوهش پیش رو برآنیم تا با توجه به اشعار سه بانوی شاعر معاصر یعنی سیمین بهبهانی، طاهره صفارزاده و فروغ فرخزاد به تحلیل و تبیین مفهوم مرگ و زندگی و عوامل تأثیرگذار بر سبک فکری این شاعران در تبیین این دو مقوله بپردازیم. پرسش اصلی مقاله آن است که دیدگاه سه شاعر یاد شده در خصوص مسأله مرگ و زندگی چیست و چه عواملی بر طرز تلقی آنان تأثیر گذار بوده است؟ در پاسخ به این پرسشها، فرضیه پژوهش پیش رو آن است که سه شاعر یاد شده نسبت به مسأله مرگ و زندگی گاه دیدگاه عرفانی، مذهبی، نگرشی فلسفی، اشرافی و شهودی دارند و گاه از جنبه عواطف و احساسات خویش به این دو مقوله توجه نموده‌اند؛ تا جایی که رضایت‌مندی شاعر از اوضاع و احوال فردی و اجتماعی در جامعه بیشتر سبب توجه به زندگی شده است و نارضایتی و عدم خشنودی از جریانهای فکری، اجتماعی یا عاطفی و شخصی، شاعر را بسمت و سوی توجه به مرگ و گاه ستایش آن نزدیک مینماید و صبغه غم و رنگ تیرگی و سیاهی را در اشعار وی پدیدار میسازد.

پیشینه پژوهش

با بررسیهای انجام شده در پایگاههای اطلاعاتی موجود مشخص گردید که تاکنون جستار مبسوط و علمی در خصوص واکاوی مرگ و زندگی با تکیه بر جامعه آماری اشعار سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد و طاهره صفارزاده صورت نپذیرفته است و این موضوع، جنبه نوآورانه مقاله را روشن میسازد، گرچه مقالاتی بصورت پراکنده به تحلیل مقوله مرگ و زندگی در اندیشه شعرای معاصر منتشر شده است که از این میان به برخی موارد اشاره مینماییم. در کتاب «نیست‌انگاری در شعر معاصر» از میرشکاک، دیدگاه مرگ اندیشی در شعر معاصر با تکیه بر سروده‌های نیما، اخوان، فروغ و شاملو تحلیل شده است. نویسنده در این اثر سعی دارد اشعار غمگین و لحن اندوهگین شعرای

۱. Northrop Frye

یاد شده را در ارتباط با اندوه مرگ در شعر آنان تحلیل و واکاوی نماید. فتاحی نسب در کتاب «سیمای مرگ و زندگی در اشعار سیمین بهبهانی و قیصر امین‌پور» در بررسی مقایسه‌ای علل و عوامل تأثیرگذار بر مرگ‌اندیشی در شعر سیمین و قیصر امین‌پور را مورد توجه قرار داده است. آریان و تلخابی (۱۳۹۹) در مقاله «تحلیل مفهوم مرگ در شعر فروغ فرخزاد بر اساس نظریه استعاره شناختی» بررسی و تحلیل نگاشته‌های استعاره‌ای فروغ پیرامون مرگ نتیجه گرفته‌اند که شالوده تجربیات فروغ، نشانگر نظام شناختی او هستند و با شناسایی استعاره‌های فروغ در خصوص مرگ میتوان بدنه اصلی اندیشه وی را تحلیل نمود. محمودی و طغیانی (۱۳۹۹) در مقاله «واکاوی نگاه‌ها بمرگ در غزل معاصر»، بیشترین رویکرد به مرگ را در شعر معاصر، مرگ هراسی، مرگ خواهی نومیدانه و مرگ اندوهی دانسته و شعر معاصر را تابع مضامین برخاسته از شعر غنایی و گاه متأثر از مکتب ادبی رمانتیسم و فلسفه وجودگرایان، (مواردی چون: پوچی، غم و اندوه، مرگ‌اندوهی و ...) معرفی کرده‌اند. حیدری (۱۳۹۸) در مقاله «مرگ‌اندیشی و صورخیال در شعر فروغ» با بررسی درونمایه اشعار فروغ پیرامون مرگ‌اندیشی، صورخیال از جمله تشبیه و استعاره را مورد تحلیل قرار داده و نتیجه گرفته است که فروغ در مراحل نخست شاعری خویش صورخیال مرتبط با مرگ را چندان مورد توجه قرار نداده اما در مرحله دوم زندگی، اشعار وی آمیخته و ممزوج با مرگ است و حتی مرگ بر زندگی، پیشی میگیرد. دژکامه (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «سیمای مرگ در اشعار فروغ فرخزاد و نازک الملائکه» به تحلیل اندیشه‌ها و عواطف و احساسات این دو بانوی شاعر پیرامون مسأله مرگ پرداخته و سیر تحولی دیدگاه‌های آنان را بررسی نموده است، نتیجه‌گیری مقاله یاد شده نشان میدهد که هر دو شاعر در دورانی از زندگی خویش به ستایش مرگ پرداخته‌اند و نگرشی شاعرانه و روشن به این موضوع داشته‌اند. حسام‌پور و دیگران (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد» سیر تحول و بینش شهودی هر سه شاعر نسبت به مسأله مرگ تحلیل و واکاوی شده است. نتیجه آنکه اخوان با نگرشی هراس‌انگیز و بیزارگونه به مرگ مینگرد اما در نگاه فروغ و شاملو، زندگی و مرگ همچون عشق ابدی زیبا، ملایم و گاه توأم با بیتفاوتی و حتی ریشخند است. سلیمی و کهریزی (۱۳۹۳) در بخشی از مقاله‌ای با عنوان «تفاوت‌های معنادر شعر طاهره صفارزاده و نازک الملائکه» نگرش خوشبینانه صفارزاده را نسبت به زندگی و عدم پوچگرایی شاعر و یأس بدبینی را در شعر وی مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است و نتیجه گرفته‌اند که تأثیر خوش‌بینی بر شعر صفارزاده و تفاوت معنادر آن با اندیشه‌های نازک الملائکه تحت تأثیر مؤلفه‌ها و گزاره‌های محیطی و اجتماعی بوده است. فروغی و رضایی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران» ضمن بررسی دیدگاه‌های سهراب سپهری، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، نیما یوشیج و شاملو پیرامون مسأله مرگ و زندگی به این نتیجه رسیده‌اند که برخی از شعرای معاصر با نگاه خوشبینانه و مثبتی به مسأله مرگ توجه داشته و برخی دیگر حتی زندگی را با اندیشه و نگاه منفی مورد تأمل قرار داده‌اند. صادقی شهپر و مشتاق مهر (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان «مرگ‌اندیشی و زوال؛ مهمترین بن‌مایه "موتیف" در شعر فروغ فرخزاد و نموده‌های آن» هراس از مرگ را بعنوان اساسی‌ترین بنمایه اشعار و اندیشه فروغ مورد تحلیل قرار داده‌اند. نویسندگان در این مقاله ضمن توجه به انواع نموده‌های زوال مانند یادکرد گذشته، کودکی، عشق‌های از دست رفته؛ نموده‌های زبانی این هراسناکی را در کلام شاعر مورد بررسی قرار داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که مدرنیسم و مظاهر تمدن جدید از جمله اصلی‌ترین عوامل القای حس پوچی و مرگ در شاعر است. حسنعلی و حیدری (۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی عناصر زندگی معاصر در شعر سیمین بهبهانی» جلوه‌های زندگی امروزی انسان مدرن را در اشعار سیمین بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اند که در مجموعه‌های آخر اشعار سیمین که شاعر به پختگی بیشتری رسیده است توجه به

جلوه‌های زندگی امروز و پدیده‌های مربوط به آن نمود بیشتری دارد.

هدف و ضرورت پژوهش

هدف مقاله پیش رو آن است که تأثیر عوامل گوناگون بر تلقی شاعران از مفهوم مرگ و زندگی را بررسی و واکاوی مینماید. بدیهی است که انسانها در رویارویی با مرگ و زندگی همواره رویکردهای متفاوتی داشته‌اند و این تفاوت بویژه در مسأله مرگ اندکی قابل تأمل‌تر است چرا که در مواجهه با این موضوع عمدتاً دو نوع جهتگیری دیده میشود؛ از یک سو بسیاری از انسانها از مرگ ترسیده و با وحشت به آن مینگرند و از دیگر سو، عده‌ای دیگر نگاهی خوشبینانه و شهودی به این مسأله داشته‌اند. روشن است که شرایط زندگی فردی، اجتماعی، فکری و احساسی افراد در شدت و ضعف نشان دادن عواطف و احساسات شاعر نسبت به مقوله مرگ و زندگی بسیار حائز اهمیت است؛ سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد و طاهره صفارزاده هر سه از شاعران نام‌آور زن در عرصه ادبیات فارسی هستند که مسائل گوناگون زندگی فردی و اجتماعی، تأثیرات متفاوتی بر طرز تلقی آنان از مرگ و زندگی بر جای نهاده است؛ از این رو در این نوشتار نویسندگان با در نظر گرفتن اهمیت موضوع مرگ و زندگی در ادبیات معاصر بویژه در شعر شاعران زن به تحلیل و تبیین یافته‌های پژوهش خواهند پرداخت.

روش پژوهش

روش پژوهش در این مقاله از نوع تحلیل محتوای کیفی و واحد تحلیل، اشعار هر سه شاعر است که نمونه‌ها بصورت هدفمند و سیستماتیک انتخاب شده‌اند. بنا بوسع و مجال در مقاله پیش‌رو و با توجه به حجم مطالب، ذیل هر مؤلفه بذکر شواهد و نمونه‌های لازم بسنده شده است.

بحث و بررسی

برای درک و دریافت معنای زندگی میتوان دو مفهوم عام و خاص را در نظر گرفت. «در سطح عام، زندگی شبکه‌ای از تجارب، افکار، اعمال، خاطرات، طرحها، پیش‌بینیها، روابط و مناسبات اجتماعی است. در سطح خاص، زندگی عبارت است از آنچه مورد نظر یک تذکره‌نویس یا مورخ یا هر کس دیگری است. بر اساس آنچه درباره معنای عام زندگی بیان شد، شاید بتوان این مقوله را به دو عنوان جلوه‌های زندگی و مسائل زندگی تفکیک کرد. جلوه‌های زندگی در حقیقت روند طبیعی زندگی انسانها از تولد تا مرگ را دربرمیگیرد. مسائل زندگی بیشتر شامل اموری میشود که نوعی با نگرش فلسفی پیوند می‌یابد؛ اموری مانند درد و رنج، تکرار، عشق، تنهایی، مسأله شرور و آفات» (آدامز، ۱۳۸۲: صص ۱۳ - ۳۱۲ ر. ک. گرجی و موسوی، ۱۳۹۳: صص ۱۴۴ - ۱۴۵). محال است که از زندگی سخن بگوییم و مسأله مرگ مطرح نشود. مرگ نیز بمانند زندگی بخش جدایی ناپذیر از حیات و هستی موجودات از جمله انسان است، گرچه بطور کلی در نگرش انسان، مرگ پدیده‌ای خوشایند است اما در طول تاریخ و در ادوار گوناگون به اشکال مختلف به این مسأله توجه شده است. در ادامه برآنیم تا با بررسی این دو مقوله در اشعار سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد و طاهره صفارزاده، طرز تلقی و دیدگاه هر سه شاعر را نسبت به پدیده مرگ و زندگی بررسی و تحلیل نماییم.

پیرامون زندگی و شعر سیمین بهبهانی

سیمین خلیلی (معروف به سیمین بهبهانی) در سال ۱۳۰۶ ه. ش در تهران دیده بجهان گشود. وی نویسنده،

شاعر و از اعضای کانون نویسندگان ایران بود. سیمین در طول زندگی شعری خود بیش از ۶۰۰ غزل سرود که در دفترهای مختلف چاپ رسیده است. شعرهای وی را موضوعاتی چون عشق به وطن، انقلاب، جنگ، فقر، آزادی بیان و نقد عدم برابری حقوق زنان با مردان دربرمیگیرد. سیمین بهبهانی از زنان پیشرو و سنت‌ستیز بود و علاوه بر ادبیات و شاعری در عرصه حقوق بشری نیز فعالیت میکرد. سیمین همواره دغدغه وطن داشت و در راستای پیشرفت آن کوشید و سرانجام در سال ۱۳۹۳ دیده از جهان فرو بست.

اولین کتاب از مجموعه اشعار وی به‌همراه گزیده‌ای از نثر داستانی او، با عنوان «سه تار شکسته» در اسفند ۱۳۲۹ منتشر شد. پس از آن کتاب‌های شعر «جای پا» در سال ۱۳۳۵، «چلچراغ» در سال ۱۳۳۶ و «مرمر» در سال ۱۳۴۲ منتشر شد. دفترهای بعدی سیمین با نامهای «رستاخیز» در سال ۱۳۵۲، «خطی ز سرعت و آتش» در سال ۱۳۶۰، «دشت ارژن» در سال ۱۳۶۲، «گزیده اشعار» در سال ۱۳۶۷، «درباره هنر و ادبیات» در سال ۱۳۶۷، «آن مرد، مرد همراه» در سال ۱۳۶۹، «کاغذین جامه» در سال ۱۳۷۱، «کولی و نامه و عشق» در سال ۱۳۷۳، «عاشقتر از همیشه بخوان» در سال ۱۳۷۳، «یک دریچه آزادی» در سال ۱۳۷۴ «با قلب خود چه خریدم» در سال ۱۳۷۵، «مجموعه اشعار» در سال ۱۳۸۲ و «یکی مثلاً اینکه» در سال ۱۳۸۴ منتشر شده است.

تحلیل نمونه‌ها

مرگ و زندگی در سروده‌های سیمین بهبهانی

در کنار موضوعاتی که سیمین بدان پرداخته، مقوله «مرگ» و «زندگی» نیز جایگاهی ویژه دارد. وی بعنوان یکی از برجسته‌ترین شاعران معاصر نتوانست از موضوعی چون مرگ و زندگی به آسانی بگذرد. بنابراین در سروده‌هایش، مرگ و زندگی را از خاطر گذرانده و شکل‌های گوناگون آن را بتصویر کشیده است:

روز و شب و روز و شب و پوسیدن تن بود / تا دیده بدین پوچی تکرار گشودم / زادن همه آغاز پذیرایی مرگ است / بیهوده زبان از پی انکار گشودم / این زادن و این مرگ - چه دشوار و چه آسان / من دیده بدین هر دو بناچار گشودم (بهبهانی، ۱۳۸۱: ص ۴۵۴).

سیمین بهبهانی در شرایطی بسرودن شعر پرداخت که مشکلات اجتماعی، وطن، دردها و رنج‌های زنان فقر، فقدان آزادی‌های زنان و دیگر مشکلات واقعی و زنده جامعه، او را آزرده‌خاطر می‌ساخت. سیمین شاعری دغدغه‌مند است جامعه و بخصوص زنان و مشکلات آنان، همواره او را به فکر فرو میبرد و از این رو در اغلب سروده‌های وی میتوان ردپای این اندوه، غم و ناراحتی را مشاهده نمود. در پی همین نگرش‌های اجتماعی و احساسی سیمین است که دیدگاه‌های او نسبت به مرگ و زندگی قابل تأمل میشود. وجوه تراژیک زندگی، سیمین را گاه بفردی تبدیل میکند که نسبت بزندگی احساس بی‌زاری دارد و مرگ را می‌ستاید. سیمین شاعر عشق و اجتماع است نیز بنا به تجربه زندگی خود که سرشار از ناامیدیها بوده و با حرمانها عجین شده است هیچگاه از مرگ غافل نیست (رک دهباشی، ۱۳۸۳: ص ۹۷). تجارب تلخ زندگی شخصی و روزگاری که کشور ایران درگیر آتش جنگ و درگیری شد، شرایط غم‌انگیز زنان در جامعه همگی او را از زندگی و خوشیهای آن دور میکند:

خانه ابری بود روزی / خانه خونین است اینک / می‌کشد در خون، پلنگ پیر، آهوی جوان را / وحشت قانون جنگل / تهمت دین است اینک / نوعروسان بلور اندام بازو مرمری را / حجله گور است و خاک تیره بالین است اینک (بهبهانی، ۱۳۸۱: ص ۲۱۲).

جنگ و خونریزی از جمله نمودهای اجتماعی هستند که او را بسمت مرگ اندیشی سوق میدهد و سبب میشود

شاعر زندگی را با تمام شادیهایش کناری گذاشته و از مرگ بسراید؛ سیمین در توصیف شهدا و سربازانی که در راه وطن کشته میشوند، تصویر مرگ را چنین توصیف میکند:

آشفته حال و سودایی / اندوهگین و افسرده / دیوانه، پاک دیوانه / با خلق خویش بیگانه / سرباز مرده، پوتین را / آویز کرده بر گردن / بندش بهم گره خورده / گفتم که چیست این معنی / خندید و گفت فرزندم - طفلک نشسته بر دوشم / پوتین برون نیاورده (بهبهانی، ۱۳۸۱: ص ۸۷۰).

سرخوردگیهای شاعر و مرگ‌اندیشی

سیمین در سالهای جوانی مدتی عضو حزب بود. «سیمین بعدها حضور در این فرقه‌های سیاسی را موجب سرخوردگی خویش میدانند» از فرقه‌های سیاسی سنبسختی سرخورده بودم و فکر میکردم دستکم در زمان و مکانی که ما هستیم، جوانان فریب کلمات صیقل خورده و تو خالی را میخورند «بهنگام خطر، سرکردگان آنها را بتیغ برآ میسپارند و خود به سایه امنی میگریزند» (نژادپور و دیگران، ۱۴۰۱: ص ۱۱۱). این سرخوردگیها شاعر را به سمت و سویی سوق میدهد که از جهتگیریهای سیاسی قبل خویش دوری بجوید و به توصیف شهادت سربازان وطن و بپردازد:

نستوه نستوه مردا / این شیر دل این تکاور / بشکوه، شکوه مرگا / این از وطن پاسداری / بنویس از آنان که گفتند / یا مرگ یا سرافرازی / مردانه تا مرگ رفتند / بنویس / بنویس / آری (بهبهانی، ۱۳۸۱: ص ۶۱۸).

دلزدگی از دنیا، احساس پوچی، سرگردانی و لذت نبردن از زندگی در شعر سیمین گاه ریشه در تجربیات عاطفی و شخصی شاعر دارد؛ حسی از تنهایی و دردمندی که زندگی را با تمام دلبستگیها و زیباییهای آن در نظر سیمین، تلخ و ناگوار مینماید. در شعر سیمین نمونه‌های فراوانی از دلزدگی نسبت به زندگی و احساس پوچی و بیهودگی یافت میشود؛ زندگی که دیگر شادی و غم آن را نمیخواهد از آن بیزار است. قطعه معروف «دلم گرفته ای دوست» سیمین بهترین نمونه از این قبیل اشعار است که در اندوه، غم، محدودیت و تنگنایی که شاعر را فراگرفته است در آن بخوبی مشهود است:

دلم گرفته ای دوست هوای گریه با من گر از قفس گریزم کجا روم کجا من
کجا روم که راهی به گلشنی ندارم که دیده برگشودم به کنج تنگنا من
(بهبهانی، ۱۳۸۱: ص ۶۷۰)

گرفتاری در اینچنین تنگنای روحی و عاطفی که تحمل کردن آن نه ممکن است و نه ساده سبب میشود، زندگی در نظر شاعر پوچ و بیمعنا شود. سیمین بدنبال درد و رنجهای و آلام خویش، زندگی را قفسی میبیند که گذر روزها و شبها در آن مانند پریدن از قفسی به قفس دیگر است:

ترنج رسته به زندان تنگ تنگ منم که عطر بیز بلورین حصار خویشتم
حصار شیشه این عصمت حقیر مرا چرا نمیشکنند و چرا نمیشکنم؟
(همان: ص ۱۱۱۶)

سیمین شخصیتی آرمان‌گرا دارد و بر همین اساس «زندگی» و «مرگ» را با نگاهی ایده‌آل مورد توجه قرار میدهد. سروده‌های سیمین در ستایش آزادی و نفی استبداد و استکبار نمود آشکاری از آرمانگرایی شاعر است:

بنویس از آنان که گفتند / یا مرگ یا سرافرازی / مردانه تا مرگ رفتند / بنویس! بنویس! آری (بهبهانی، ۱۳۸۱: صص ۶۱۹)

در جایی دیگر می‌سراید:

او «قلب تاریخ است»/محتاج دفتر نیست/ او روح ایمان است/جز عین باور نیست/ خورشید می‌جوشد/ از سینه‌اش
گویی/ او غرق در نور است/ در خون شناور نیست/ شمعی می‌افروزد/ بر خشت بالینش/ کان مهر از خورشید/یک
ذره کمتر نیست/ او واژه‌ی «فتح» است/ نزدیک شد - باری - / «نصرُ مِنَ اللَّهِ»/ بی او میسر نیست/ او معنی
«فضل» است/ آری «مجاهد» را/ قدری عظیم از هست/ بی‌این مقدر نیست (همان:ص ۵۳۹)

سیمین براین باوراست که افراد شجاع هیچ گاه از مرگ نمیهراسند و بر چنین شخصیهایی باید درود فرستاد:
... چو فردا به بام سپهر بلند/ شود مهر، چون گوی زر، تابناک/نویسد به پهنای دریا به زر/که: «دریادلان را ز مردن
چه باک»؟/ چنین است آیین مردانگی / که تا بود، این بود و جز این نبود/ ز من برچنان قهرمانان سپاس! ز من بر
چنان ناخدایان درود! (همان: صص ۲۷۱ و ۲۷۲)

در راستای نگاه آرمانگرایانه به مرگ و زندگی در جای دیگر تأکید میکند که اگر چه زندگی به جبر به ما تحمیل
شده اما چگونه مردن به اختیار خود ماست:

... پیر ماه و سال هستم/ پیر یار بی‌وفا، نه!/ عمر می‌رود به تلخی/ پیر میشوم، چرا نه؟/ غیر از این به ماحصل هیچ/
بیش از این به ما چرا، نه/ - هان، چگونه مقصد است این؟ مرگ؟/ پس تولدم چیست؟/ آمدم تا بمیریم؟ این
حماقت است، یا نه؟/ زاد و مرگ ما دو نقطه است/ در دو سوی طول یک خط/ هر چه هست، طول خط است/ ابتدا
و انتها، نه/ در میان این دو نقطه/ میزنی قدم به اجبار/ در چنین عبور ناچار/ اختیار و اقتضا، نه/ - نه قبول خاطرم
نیست/ میتوان شکست خط را/ میتوان مخالفت کرد/ با همین کلام: با «نه»/ زاد ما به جبر اگر بود/ مرگ ما به
اختیار است/ زهر، برق، رگ زدن، دار/هست در توان ما، نه؟ (همان: ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶)

گاهی سیمین چهره مرگ را آنگونه میبیند که یک انسان معمولی از آن در ذهن برای خود میسازد، عمری سراسر
رنج و حاصلی سراسر پوچ:

... عمری به سر رسید، سراسر رنج حاصل ز عمر رفته چه دارم؟ هیچ!

(همان:ص ۸۸)

در جایی دیگر، گذران عمر را به زیبایی - و با استفاده از کلمات مناسب و واج آراییهایی زیبا- به تصویر کشیده و
این گونه زنگ هشدار را برای انسان به صدا در می‌آورد:

تیک ... تیک ... تاک/ لحظه - آه - می‌رود/ - عمر من، بمان، بمان!/ مهلتی ... خدای را - / بیوداع، بی‌کلام/
بی‌نگاه، می‌رود/ قطره قطره چشم‌وار/ لحظه لحظه می‌چکد/ ماه و سال میشود/ سال و ماه می‌رود/ وای من، به او بگو:
/ نابگاه می‌رود/ کوبه‌های نبض من/ از شمار خسته شد/ لحظه لحظه عمر من/ آه ... آه ... می‌رود (همان: ص ۶۲۵)

آنچه در نگاه سیمین زشت و دهشتناک است «مرگ فی نفسه» نیست، بلکه زندگانی است که بدون شور و
شوق عشق سپری گردد:

مرگ، در مرداب خود، بس نابهنگام کشید

آه از این مرداب و حشترا که در کامم کشید!

مرگ پیش از مرگ، یعنی: زندگی بی‌شور و عشق

این چنین مرگی شکارم کرد و در دامم کشید

همچو آتش بودم و آن گرمی لعلی سرشت

درغبارسردی خاکستری فامم کشید

کمتر از هیچم، بلی، ته مانده‌ای مرگ آورم:
هر جذام آلوده‌ای، یک جرعه از جامم کشید
(همان:ص ۴۶۱)

پیرامون زندگی و شعر فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد، در تاریخ هشتم دی ماه ۱۳۱۳ ه. ش در محله امیریۀ تهران چشم بجهان گشود. وی از پیشگامان شعر نو پارسی است که در خلق سروده‌های خود طرزی تازه و مختص بخود دارد. تجارب اولیه شعری فروغ عبارتند از: «اسیر» ۱۳۳۱، «دیوار» ۱۳۳۶، «عصیان» ۱۳۳۷. این دفترها شامل چهار پاره‌ها و موضوعات عاشقانه بود و خط سیر آنها مبتنی است بر عواطف و تمایلات غریزی، گریز از تنهایی، میل بعصیان، دغدغه‌رهایی از چارچوب سنتها و اخلاقیات فردی و اجتماعی، عشق، زندگی و مرگان‌دیشی.

مرگ و زندگی در شعر فروغ فرخزاد

فروغ در نخستین مجموعه‌های شعری خود اسیر و دیوار، شاعری عاشق است که حاصل این عشق برای وی چیزی جز ناکامی، شکست و اضطراب نیست؛ و دقیقاً همین مسأله بر نوع نگاه وی نسبت به زندگی، تردیدها و منفی‌نگری او تأثیر میگذارد؛ از این‌روست که فروغ گاه در برابر هستی، به طغیان و سرکشی نیز پرداخته و حتی مرگ را میطلبد؛ مرگی که بدلیل ناکامی در رسیدن به آرزوها و بیزاری از زندگی طلب میشود:

رفتم که گم شوم چو یکی قطره اشک گرم
در لابلای دامن شیرنگ زندگی
رفتم که در سیاهی یک گور بی‌نشان
فارغ شوم ز کشمکش و جنگ زندگی

(فرخزاد، ۱۳۷۸: ص ۴۷)

فروغ در دوران نخست شاعری، اندیشه مرگ و نابودی را بسیار مورد توجه قرار داده است، چرا که در این دوران زنی است که در ازدواج شکست خورده، از فرزند دور است و وضعیت زنان در جامعه، تبعیض و مردسالاری، ناراحتیها و اندوه او را افزون مینماید. نارضایتی فروغ از مرگ انسانیت دستاویزی است برای توجه بیشتر به مرگ، گرچه نگاه او نسبت به مرگ و زندگی فراز و فرودهای بسیاری را در خود منعکس مینماید، بعنوان مثال در مجموعه «دیوار» فروغ گاه مرگ را عامل روشنایی و گاه عامل تاریکی و تباهی میداند و میگوید:

عاقبت یک روز / میگریزم از فسون دیده تردید / میتراوم همچو عطری از گل رنگین رؤیاها / میخزم در موج گیسوی نسیم شب / میروم تا ساحل خورشید / در جهانی خفته در آرامش (همان: ص ۱۷۸).

فروغ در «عصیان» نیز زندگی و مرگ را بصورت متناقض‌واری مورد توجه قرار میدهد، زندگی را دوست دارد اما حس مرگ، بیهودگی و پوچی نیز شور زندگی را از او میگیرد:

آه ای زندگی منم که هنوز
با همه پوچی از تو لبریزم
نه بفکرم که رشته پاره کنم
نه برآنم که از تو بگریزم

(همان:ص ۲۳۲)

فروغ از مرگ و وعده دوزخ، پریشان است و این پریشانی را گاه بوضوح نشان می‌دهد:

وحشت از من سایه در دلها نمی‌افکند

عاصیان را وعده دوزخ نمیدارم

(فرخزاد، ۱۳۷۸: ص ۲۱۹)

اما این دیدگاه گاهی تغییر میکند و مرگ برای او دریچه‌ای روشن و به آسمان میشود و بسان دانه‌ای که در خاک کاشته میشود، مرگ، ساقه‌های سبز را به ارمغان می‌آورد:

شاید حقیقت آن دو دست جوان بود، آن دو دست جوان / که زیر بارش یکریز برف مدیون شد / و سال دیگر / وقتی بهار / با آسمان پشت پنجره همخوابه میشود / و در تنش فوران میکنند / فواره‌های سبز ساقه‌های سبکبار / شکوفه خواهد داد ای یار، ای یگانه‌ترین یار... (همان: ص ۳۵۷).

از این روست که فروغ با دیدگاهی شهودی و عارفانه، مرگ را رجعت به اصل معرفی کرده است:

من اینجا مانده‌ام از اصل خود بدور / که همین را بگویم / و بدین رسالت / دیری است تا مرگ را فریفته‌ام (همان: ص ۷۳۳).

در یک جمع‌بندی کلی بنظر میرسد فروغ زندگی را با تمام دشواریها و پوچیهایش بیشتر از مرگ دوست دارد و گرچه در دفاتر نخستین شعری، از زندگی بیزاری می‌جوید، اما پس از آن اندک اندک با وجود دلبستگی بزندگی، مرگ نیز برای او معنادار میشود و احساس پوچی، بیهودگی، ترس و اضطراب از مرگ، برای شاعر تبدیل به دیدگاهی شهودی و شاعرانه میشود. اما نکته حائز اهمیت دیگر در خصوص نگرش فروغ به موضوع مرگ، مسأله ترس از مرگ یا مبارزه با آن است. «ترس از مرگ و علم بر قطعی بودن آن گاه میتواند موجب ارتقا و معنای زندگی شده و به رفتار انسان جهت مثبت بدهد. ویکتور فرانکل بر این باور بود که پایان‌پذیری و گذرا بودن زندگی، عامل اصلی و واقعی با معنی بودن آن است. گاهی حتی احساس پوچ بودن زندگی، انسان پوچگرا را وادار بعمل میکند. گاه هر چه این احساس پوچی بیشتر باشد، بیشتر میل بزندگی کردن را برمی‌انگیزد؛ چرا که برای مبارزه با این احساس تا حد ممکن باید زیست. خلق آثار هنری و مرگ در راه آرمانی مقدس، تولدی دیگر محسوب میشود. درونمایه اصلی شعر فروغ فرخزاد، مسأله مرگ و ترس از زوال و پوسیدگی است، اما با این حال، فرخزاد، دلسرد و مأیوس در زندگی و با تأیید قطعیت مرگ از پرنده‌ای که مرده بود این نکته را می‌آموزد که پرواز را بخاطر بسپار پرنده مردنی است» (فروغی و رضایی، ۱۳۹۲: ص ۱۶۷). فروغ برای ترسیم زندگی چندان نیاز به فلسفه‌بافی و دغدغه‌های خاصی ندارد؛ او بسادگی زندگی را تعریف میکند و از تجارب روزانه زندگی برای مشخص ساختن دیدگاهش پیرامون آن بهره میگیرد و میگوید:

زندگی / شاید ریسمانی است که مردی با آن خود را از شاخه می‌آویزد / یا عبور گیج رهگذری که کلاه از سر برمیدارد و به یک رهگذر دیگر با لبخندی بیمعنی میگوید / صبح بخیر (فرخزاد، ۱۳۷۹: ص ۱۵۸).

رویکرد غریزی به گریز از مرگ و تقدیس زندگی

قبل و بعد از «تولدی دیگر» با دو نگرش فردی و اجتماعی در شعر فروغ مواجه هستیم. در نگرش اول که معمولاً حیطه زمانی پیش از سرایش «تولدی دیگر» را شامل میشود، مرگ امری فردی کاملاً شخصی و رومانتیک است. در نگرش بعد اما به امری اجتماعی که انعکاس دهنده اندیشه‌های انسانی و دغدغه‌های جمعی شاعری است تبدیل میشود. در این مرحله نیز دل‌مشغولی شاعر از این مسأله، از «هراس جمعی و انکار» شروع شده و با «پذیرش

جمعی و نوعی» به فرجام میرسد. از آنجا که مرگ گریبان همه موجودات هستی را میگیرد، آدمی آن را ترسناک و هراس‌آور میداند، عدم پذیرش مرگ از سوی انسان میتواند ریشه در افکاری چون عدم آگاهی از چگونگی عاقبت آدمی در دنیای دیگر، تصور مرگ بعنوان عاملی برای پایان خوشیها و آغاز رنج و درد داشته باشد. در خصوص جایگاه مرگ در اندیشه فروغ باید بگوییم، مرگ‌اندیشی و ترس از فنا و نابودی آنچنان بر ذهن و ضمیر وی سایه گسترانده، که زندگی را سرشار از ترس و وحشت می‌بیند. این نگاه فروغ با اندیشه‌های هایدگر، آنجا که از تعبیر «پرتاب‌گشتگی دازاین» استفاده کرده است نزدیکی و سنخیت زیادی دارد. هایدگر در خصوص «هستی» و «وجودیافتگی» در پدیده‌های گوناگون میگوید: «هستی {دازاین} امری موقت، جبری و به دور از هر گونه اراده و اختیار است. زمان این هستی فاصله زمانی تولد تا مرگ را شامل می‌شود و امکان هستی و معناداری پس از مرگ برای دازاین پرتاب شده منتفی است.» (نظری، ۱۳۷۳: ص ۳۲). فکر مرگ هیچگاه ذهن و ضمیر فروغ را آسوده نگذاشته و هر روز و هر لحظه شاعر گمان می‌کند که این روز و یا این لحظه، آخرین روز یا آخرین لحظه زندگی اوست:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید/ روزی از این تلخ و شیرین روزها/ روز پوچی همچو روزان دگر/ سایه‌ای ز امروزها، دیروزها! دیدگانم همچو دالانهای تار/ گونه‌هایم همچو مرمهرای سرد/ ناگهان خوابی مرا خواهد ربود/ من تهی خواهم شد از فریاد درد/ ... خاک میخواند مرا هر دم بخویش/ میرسند از ره که در خاکم نهند/ آه، شاید عاشقانم نیمه شب/ بعد من ناگه به یکسو میروند/ پرده‌های تیره دنیای من/ چشمهای ناشناسی می‌خزند/ روی کاغذها و دفترهای من... میرهم از خویش و میمانم ز خویش/ هر چه بر جا مانده ویران میشود/ بعدها نام مرا باران و باد/ نرم میشوند از رخسار سنگ/ گور من گمنام میماند به راه/ فارغ از افسانه‌های نام و ننگ (همان: ص ۲۲۴).

اندوه مرگ همواره در شعر فروغ سایه افکنده است:

تمام روز، تمام روز/ رها شده، رها شده، چون لاشه‌ای بر آب/ بسوی سهمناک‌ترین صخره پیش میرفتم/ بسوی ژرف‌ترین غارهای دریایی/ و گوشت‌خوارترین ماهیان/ و مهره‌های نازک پشتم/ از حس مرگ تیر کشیدند (همان: ص ۳۲۸)

و در جایی دیگر، با بیان اینکه همه امیال و آرزوهای خود را بواسطه هراس از مرگ، سرکوب کرده، میگوید:

اما خدای من/ آیا چگونه میشود از من ترسید؟ من، من که هیچگاه/ جز بادیادکی سبک و ولگرد/ بر پشت بامهای مه‌آلود آسمان/ چیزی نبوده‌ام/ و عشق و میل و نفرت و دردم را/ در غربت شبانه قبرستان/ موشی به نام مرگ جویده است (همان: ص ۳۱۶)

همچنان بیم مرگ با شاعر است و قدم به قدم پیش می‌آید:

... در کوچه باد می‌آید/ کلاغهای منفرد انزوا/ در باغهای پیر کسالت می‌چرخند/ و نردبام چه ارتفاع حقیری دارد/ ای یار، ای یگانه‌ترین یار/ چه ابر سیاهی در انتظار روز میهمانی خورشیدند/ بمادرم گفتم دیگر تمام شد/ گفتم همیشه پیش از آنکه فکر کنی اتفاق می‌افتد/ باید برای روزنامه تسلیتی بفرستیم (همان: ص ۳۷۲)

با این همه، فروغ دلبسته به زندگی است، شاید به سبب جاذبه‌های پر زرق و برق آن و شاید نیز به جهت ترس از مرگ و این که نمیداند پس از مرگ چه چیزی در انتظار اوست:

... آه ای زندگی! منم که هنوز/ با همه پوچی از تو لبریزم/... حیف از آن روزها که من با خشم/ به تو چون دشمنی نظر کردم/ پوچ پنداشتم فریب تو را/ ز تو ماندم، تو را هدر کردم/ غافل از آنکه تو بجایی و من/ همچو آبی روان که

در گذرم/ گمشده در غبار شوم زوال/ ره تاریک مرگ میسپر/ آه ای زندگی من آینه‌ام/ از تو چشمم پر از نگاه شود/ ورنه گر مرگ بنگرد در من/ روی آینه‌ام سیاه شود (فرخزاد، ۱۳۷۷: ص ۲۳۰).

گاهی نیز برخی از سروده‌های فروغ، درباره مرگ و زندگی، یادآور عقیده زیگموند فروید است، آنجا که فروید غریزه را به دو بخش: غریزه عشق و غریزه مرگ تقسیم کرده است و معتقد است که گاهی انسان همچنانی که به زندگی وابستگی شدید نشان می‌دهد، بمرگ نیز اشتیاق فراوان پیدا می‌کند: «غرایز اصلی ما دو قسم‌اند، عبارت دیگر ما فقط دارای دو غریزه می‌باشیم. یکی غریزه عشق یا بقای نفس و بقای نوع و دیگری غریزه مرگ. هدف غریزه عشق عبارت است از اتحاد و پیوستگی و هدف غریزه مرگ، برخلاف هدف غریزه عشق، عبارت است از تخریب و انهدام. چون عمل غریزه مرگ برگرداندن حیات به مرگ است، از این رو آن را غریزه مرگ مینامیم (فروید، ۱۳۴۰: ص ۹).

... گوش دادم/ گوش دادم بهمه زندگی‌ام/ موش منفوری در حفرة خود/ یک سرود زشت مهمل را/ با وقاحت میخواند/ جیرجیرکی سمج و نامفهوم/ لحظه‌ای فانی را چرخ‌زان میپیمود/ و روان میشد بر سطح فراموشی/ آه من پر بودم از شهوت، شهوت مرگ (فرخزاد، ۱۳۷۷: ص ۲۷۲).

نگرش فلسفی - شهودی بمرگ و زندگی

این نوع نگرش فروغ نسبت به مرگ و زندگی، بیشتر در دوران دوم شاعری وی قابل مشاهده است، مرحله‌ای که شاعر بنوعی خودآگاهی دست یافته و بر این باور است که بعد از مرگ زندگی همچنان ادامه دارد. در اینجاست که فروغ به آرامش رسیده و خود را در آغوش مرگ رها می‌کند. در این مرحله نگاه فروغ نسبت به مرگ و زندگی، به اندیشه‌های فیلسوفان اسلامی - از جمله ملاصدرا - نزدیک می‌شود، آنجا که می‌گوید: «انسان جاودانه‌ای که برای فراسوی مرگ مهیا می‌شود، تصویر و چهره‌ای زیبا از مرگ دارد زیرا مرگ برای او سرآغاز زندگی حقیقی و رهیدن از قفس تن و وصول به جاودانگی است» (۱۳۶۶: ص ۱۰۳). اینجاست که فروغ، از خداوند می‌خواهد که او را از تنگنای شک و تردید رها کرده و بجای وابستگی بغير، بوجود لایزال خویش متعلق گرداند:

از تنگنای محبس تاریکی/ از منجلاب تیره این دنیا/ بانگ پر از نیاز مرا بشنو/ آه ای خدای قادر بی‌همتا/ از دیدگان روشن من بستان/ شوق بسوی غیر دویدن را/ لطفی کن ای خدا و بیاموزش/ از برق چشم غیر رمیدن را/ عشقی به من بده که مرا سازد/ همچون فرشتگان بهشت تو/ یاری به من بده که در او بینم/ یک گوشه از صفای سرشت تو (فرخزاد، ۱۳۷۷: ص ۹۱)

درست در اینجاست که نجات دهنده را نه در دنیا، بلکه در گور (مرگ) می‌یابد:

... زمان گذشت/ زمان گذشت و ساعت چهار بار نواخت/ چهار بار نواخت/ امروز روز اول دیماه است/ من راز فصل‌ها را میدانم/ و حرف لحظه‌ها را میفهمم/ نجات‌دهنده در گور خفته است/ و خاک، خاک پذیرنده/ اشارتی است به آرامش (همان: ص ۳۷۰).

زندگی و شعر طاهره صفارزاده

طاهره صفارزاده شاعر، نویسنده، محقق و مترجم قرآن کریم است. وی در سال ۱۳۱۵ ه. ش در سیرجان متولد شد. صفارزاده نیز همچون فروغ شعر را از نوجوانی آغاز کرد و برخلاف فروغ، تحصیلات آکادمیک و سمت‌های اجرایی را تجربه نمود. او برای ادامه تحصیل به انگلستان و سپس به آمریکا رفت، بعد از تحصیلات، در سال ۱۳۴۹ به استخدام دانشگاه ملی درآمد و پس از انقلاب اسلامی بعنوان رئیس دانشگاه و نیز رئیس دانشکده ادبیات انتخاب شد. از

صفارزاده بیش از ۱۴ مجموعه شعر و ۱۰ کتاب ترجمه یا نقد ترجمه، در زمینه‌های ادبیات، علوم قرآنی و حدیث منتشر شده و گزیده سروده‌های او به زبانهای گوناگون ترجمه شده است. وی در سال ۱۳۸۷ چشم از جهان فرو بست. از ویژگیهای اشعار صفارزاده: توجه به مسائل دینی مخصوصاً مذهب شیعه، بیان مسائل سیاسی و اشاره به رویدادهای مهم جهان میباشد.

تأثیر مؤلفه آرمانی - مکتبی در نگرش صفارزاده به مرگ و زندگی

صفارزاده از جمله شاعرانی است که سه دوره شاعری را پشت سر گذاشته است. دوره نخست در فاصله سالهای ۱۳۳۵ و انتشار اولین مجموعه شعر «رهگذر مهتاب» تا سال ۱۳۴۱ که در اولین دفتر شعری، او را شاعر اخلاق و اجتماع میتوان نامید. اما نکته قابل توجه آنکه صفارزاده از همان ابتدای شاعری، مضامین دینی و آیینی را که تا پیش از او در شعر نیمایی و سپید کمتر مورد استفاده قرار میگرفت، در قالبهای نیمایی به زیبایی بکار میبرد. گویی برای وی، زندگی بدون در نظر گرفتن «خدا» هیچ معنا و مفهومی ندارد:

رهایم تا ز بند کام / و از زنجیرهای زندگار نام / نیازم پیش تنها نیست / خدا و شعر / اینها پند پیوندان جاویدم (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۹۸).

دوره دوم زندگی شاعر از سال ۱۳۴۷ و با سرودن «طنین در دلتا» آغاز میگردد و تا اوایل دهه پنجاه ادامه دارد. اشعار این دوره حاصل آشنایی شاعر با مکاتب غربی و ادبیات اروپاست که تأثیر خود را در زبان پیچیده و روایت‌گونه نشان میدهد. دوره سوم زندگی صفارزاده از سال ۱۳۵۶ و همزمان با چاپ دو مجموعه شعر «بیعت با بیداری» و «دیدار صبح» آغاز گردید. انقلاب اسلامی و حوادث آن در این برهه تأثیرات بسیار عمیقی بر اندیشه‌های شاعر بر جای گذاشت و تمایل بمذهب و اعتقادات دینی در این اشعار بوضوح یافت میشود (ر.ک زرقانی، ۱۳۹۱: ص ۶۷۵ - ۶۷۹).

در اشعار صفارزاده، خداجویی، تعهد، اعتقاد به آخرت، پایبندی به تقدیر در کنار روحیه مبارزه طلب او برای احقاق حق، عدالت، عشق به زندگی با هم قابل مشاهده است. او از مرگی که توسط اَبَرقدرتها برای ملت‌های مظلوم رقم خورده است بیزار است؛ از این رو در شعر «سفر بیداران» از مرگ بیزاری میجوید و میگوید:

بولدوزرهای حکومت بیگانه / در ژاله / در ویتنام / اجساد کشتگان را برمیداشت (صفارزاده، ۱۳۸۶: ب: ص ۵۸).

برای شاعری مانند صفارزاده، شهدا الگویی از انسانهای والایی هستند که از مرگ هراسی ندارند و مشتاقانه به استقبال آن میروند:

در سرزمین آسمان جبهه / کسی بخویشتن نمی‌اندیشد / کسی بمرگ و مال نمی‌اندیشد و ارتفاع صخره و کوه / بزیر پای دلیرانی است / کز ارتفاع عقیده / از ارتفاع ایمان می‌جنگند (صفارزاده، ۱۳۸۶: ص ۳۷).

صفارزاده با نگرشهای اعتقادی و مذهبی خویش در شعر «راهرو» که در سوگ نویسنده‌ای رمانیایی تبار «الکس ایواسیوک» سروده است، زندگی را به دالانی تشبیه میکند که انسان چند روزی مهمان آن است و از این راهرو باید بگذرد تا بملاقات خداوند نائل گردد:

در راهرو / ما در مشایعت مهمان هستیم / مهمان چند روزه دنیا / راهرو چگونه مرگ تو را خواب دیده است / راهرو که کلّ زندگی ماست (صفارزاده، ۱۳۶۶: صص ۳۱ - ۳۲).

به اعتقاد شاعر، تنها رسالت آدمی در زندگی و هدف و معنای اصلی آن، شناخت خویشتن در این «عبور» است:

در نیمه‌های راه / در بحث ناتمام خداوند / کدامیک هستی تو؟ / خود را شناختی / و یا که شاهد بودن بودی / ما با همیم / ما شاهدان فانی فردا (همان: ص ۳۳).

معنای زندگی برای صفارزاده یعنی «معنویت»؛ از این رو خطاب به کفرپیشگان و ستمگران دنیای معاصر میگوید: ای قوم سرافکنده / ای سخرگان / که قدرتتان شیر بیرق است / از لا اله تا الا الله / فاصله مرگ و زندگی است (همان: ص ۳۸).

ایمان و اعتقاد، در شعر صفارزاده همواره روحی از امیدواری را میدمد و همین اندیشه شیب میشود که وی همواره زندگی را بر مرگ ترجیح دهد اما مرگ را نیز با آغوش باز پذیرا باشد و به دیده عبرت به آن بنگرد: و مرگ نه شادمانی دارد / نه غم / که مرگ فقط شکل است / و شکل عبرت را باید دید (صفارزاده، ۱۳۸۶: ص ۱۲).

به اعتقاد او، مرگ هر فردی، درست برنگ زندگی اوست و هر کس همانگونه میمیرد که زیسته است: مرگ یکسان‌کننده نیست / مرگی که از تهاجم تب می‌آید / مرگی که از نهایت خواری / مرگی که از سلامت ایمان (صفارزاده، ۱۳۶۵: ص ۵۲).

صفارزاده با تکیه بر دیدگاه آیینی و مذهبی خویش مرگ را بازگشت بسوی خدا میخواند: برمیگردیم / اینک بجانب او برمیگردیم / چگونه برگشتن هم / حرفی دارد / با شوق و سربلندی / با شرم و بیم / با دست خالی / با دست پر / چگونه برمیگردیم (صفارزاده، ۱۳۸۴: ص ۴۲).

مرگ و زندگی در سروده‌های صفارزاده بیشتر با رویکرد آرمانی- مکتبی قابل تحلیل است. دیدگاه صفارزاده به حقیقت مرگ، رویکردی برخاسته از تعالیم دینی و قرآنی و همان است که بسیاری از فیلسوفان الهی مطرح نموده‌اند. «مرگی شهادت است که انسان با توجه به خطرات احتمالی یا ظنی یا یقینی، فقط بخاطر هدفی مقدس و انسانی و به تعبیر قرآن فی سبیل‌الله، از آن استقبال میکند. شهادت دو رکن دارد: یکی اینکه در راه خدا و فی سبیل‌الله باشد، هدف، مقدس باشد و انسان بخواهد جان خود را فدای هدف نماید. دیگر اینکه، آگاهانه صورت گرفته باشد» (مطهری، ۱۳۸۷: ص ۷۱).

صفارزاده براساس همین باورهای عمیق مکتبی و مذهبی است که بموضوع زندگی و مرگ میپردازد؛ از همین رو تعبیر وی از مدفن انسان، نه «قبر» یا «گور» بلکه «بهشت زهرا» است:

از راه خاک آمده‌ای / از راه خون / از ابتدای روز جدال / از ابتدای جاده تابوت / اینجا بهشت است / بهشت زهرا / این مغز / این دست / این پا این سینه را / از پایگاه خویش جدا کردند / از اصل خویش جدا کردند / اما روح از فراق جسم نمی‌میرد / میماند / ... شما بهشتیها / شما که مرگ را قبله خود کردید / آیا میبینید / که این قبله / این قبله متحرک این روزها در شهر و خیابان / چه تند تند قدم برمیدارد / شما شهیدان / همیشه بیدارید (صفارزاده، ۱۳۹۱: ص ۲۹۸) در جایی دیگر میگوید:

و بازسازان، دوباره میسازند / از کشته، پشته / از کله، مناره / از خون، دجله / وقتی بنای قامت آزادی / بنای قامت انسان / در اتصال ظلم و گلوله / شبانه‌روز / ویران میشود / در کوی و مسجد و کلاس و خیابان / از جعبه‌های جار تهنیت و مژده میرسد (همان: ص ۲۷۹)

صفارزاده، براساس آموزه‌های قرآنی همه انسانها را فانی گفته است و معتقد است همه هستی طعم مرگ را میچشد جز حضرت الوهیت:

کنار دست غنی/ توانمندی/ کنار تهی دست/ با هم مدار نابودی را پیمودند/ و خاک/ یکسان کننده بود/ زمین در آستانه نابودن لرزید/ این لرزش غریبه/ رسم یگانگی را/ با خود آورد/ خویشاوندان/ یکی شده بودند با ناخویشاوندان با تیرهای آهنی سقف/ با سنگ و چوب/ دفن شدند/ با کفن یکرنگ خاک/ در پست و گود زمین/ شما مردید و ما همگی میمیریم/ و زنده ابدی تنها اوست (همان: ص ۷۰۲)

صفارزاده اعتقاد به «روز رستاخیز» را مطرح مینماید. معتقد است در «همایش موعود» سره از ناسره جدا میشود و هر کس براساس «عدل» و «رحمت» پاسخ اعمال خود را دریافت میکند:

هنر همایش/ شایع‌ترین هنر روز است/ اما برترین هنر/ ای انسان/ در سراسر دنیا، هنر توست/ هنر بی‌سپاس، بی‌جایزه که زنده هستی/ نفس میکشی/ بی‌نان و آب، بی‌سرپرست و بی‌سرپناه/ ما ناظران هیچکاره/ ما شاهدان عکسهای سیاسی منتظر فردایی هستیم/ که آن همایش موعود/ با مشارکت اصحاب حق/ برای پرسش و پاسخ برپا شود/ همایشی در انحصار معنی انصاف/ دلسوزی و مروت و عدل (همان: ۸۵۶)

نتیجه‌گیری و پایان سخن

مسئله مرگ و زندگی یکی از مسائل اساسی جهان هستی است که در ادبیات بسیاری از ملتها از جمله در ادبیات معاصر ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است و انگاره‌های فردی، احساسی، تجارب شخصی یا جهان‌بینی فلسفی و دینی شاعران بر نگرش و تلقی آنان از این مسئله همواره تأثیرگذار بوده است؛ این تأثیرات تا جایی است که مسائل شخصی یا دیدگاه‌های شهودی و فلسفی شاعر میتواند تعیین‌کننده نگرش وی بمفهوم مرگ و زندگی باشد. بر اساس یافته‌های حاصل از پژوهش، مفهوم زندگی برای فروغ فرخزاد با تمام جذبه‌ها و زیباییهای آن گاه پوچ و بی‌معناست. فروغ در پس ناامیدی از عشق، دوری از فرزند، نارضایتی از جامعه مردسالار و تبعیض‌آمیز از زندگی بنوعی رنج‌برد و تصاویر ملال‌آور آن را هر روز مرور نماید و همین امر سبب میشود گاه با آغوش باز پذیرای مرگ باشد و از آن هراسی بخود راه ندهد. سیمین هر چند نسبت به زندگی بدبین است، اما این بدبینی او ناشی از نابودی آمال و آرمانهای شاعر است. عشق و عدالت دو حلقه مفقوده زندگی سیمین در ابعاد فردی و اجتماعی است و همین دو مسئله سبب میشود که شاعر با نوعی بدبینی به زندگی نگاه کند. صفارزاده اما هر چند گاه نسبت بزنگی و ملالتهای آن معترض است، اما مرگ و زندگی را با دیدگاه‌های دینی و مذهبی مورد توجه قرار میدهد و همین موضوع سبب میشود که مرگ را نوعی تعالی مقدس و زندگی را منبع خوشبختی بداند گرچه جنگ، کشتار، بی‌عدالتی و ظلم در جهان معاصر، سبب دلزدگی وی از زندگی میگردد.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه لرستان استخراج شده است. آقای دکتر حجت‌اله غ منیری راهنمایی این رساله را بر عهده داشته‌اند و طراح اصلی این مطالعه و نویسنده مسئول بوده‌اند. آقای دکتر سیاوش رستمیان گردآوری و تنظیم متن نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر میباشد.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش بعهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Adams. A.M. (2003). "The meaning of life". Translation: Zahra Golpayegani. Criticism magazine. No. 31 and 32. pp. 302-317.
- Behbahani. Simin (2002). Collected Poems. Tehran: Negah Publications.
- Dehbashi. Ali (2004). A woman with a skirt of poetry; The celebration of Simin Behbahani. Tehran: Negah, p. 97.
- Zarghani. Seyyed Mahdi (2011). The perspective of contemporary poetry. Tehran: Sales, pp. 675-679.
- Shafi'i Kadkani. Mohammadreza (2008). Periods of Persian poetry (from constitutionalism to the fall of the monarchy). Tehran: Sokhan, p. 16.
- Safarzadeh. Tahereh (1986). The fifth trip. fourth edition. Shiraz: Navid Shiraz.
- (1987). curvy men Shiraz: Navid Shiraz.
- (2005). Enlighteners of the way. Tehran: Barge Zyton.
- (2007 B) Meeting with Sobh. second edition. Tehran: Pars Kitab.
- (2007). moonlight passerby Fifth Edition. Tehran: Pars Kitab.
- (2013). Collected Poems. Tehran: Pars Kitab.
- Fry. Neutrope (1984). Cultivated imagination. Translation: Saeed Arbab Shirani. Tehran: Academic Publishing Center, p. 13.
- Farrokhzad. Forough (1999). Collected Poems. Tehran: Navid.
- Farrokhzad. Forough (1998), I will greet Aftab again. Tehran: Azadeh.
- Foroughi. Hassan and Rezaei. Mahnaz (2012). "Image of death and life in contemporary Iranian poetry". Contemporary world literature research. Volume 18, Number 2, pp. 159-170.
- Freud. Sigmund (1961). Main points of analytical psychology. Translation: Abolhasan Gonili. Tehran University Press, p. 9.
- Fallah. Morteza (2008). "Three views of death in Persian literature". Persian language and literature researches. Number 11. pp. 223-254.
- Gorji. Mustafa and Mousavi. Hamed (2013). "Investigation and analysis of the concept of the meaning of life in Qaiser Aminpour's poems". Persian language and literature (former publication of Faculty of Literature, Tabriz University). Year 67. No. 230. pp. 135-156.
- Shams Langeroodi. Mohammad (2011). Analytical history of new poetry. Volume 1. Tehran, Center: p. 110.

- Motahari. Morteza (2008). The uprising and revolution of Mahdi (PBUH) from the perspective of the philosophy of history. Tehran: Sadra Publications, p. 71.
- Mulla Sadra. Mohammad Ebn Ebrahim (1987). Mufatih al-Ghaib, introduction and correction by Mohammad Khajawi. Tehran: Institute of Cultural Studies and Research, p. 103.
- Nejadpour. Setareh and others (2022). "Analysis of Forough Farrokhzad and Simin Behbahani's poems based on Alfred Adler's lifestyle theory". Stylistics of Persian poetry and prose (Bahar Adeb). Period 15. Series 73. pp. 117-99.
- Nazari. Hamidreza (1994). Thoughts of Martin Heidegger. Kihan Andisheh magazine. Number 57. pp. 26-39.

فهرست منابع فارسی

- آدامز. ای. ام (۱۳۸۲). «معنای زندگی». ترجمه: زهرا گلپایگانی. مجله نقد و نظر. شماره ۳۱ و ۳۲. صص ۳۰۲-۳۱۷.
- بهبهانی. سیمین (۱۳۸۱). مجموعه اشعار. تهران: انتشارات نگاه.
- دهباشی. علی (۱۳۸۳). زنی با دامنی از شعر؛ جشن‌نامه سیمین بهبهانی. تهران: نگاه، ص ۹۷.
- زرقانی. سید مهدی (۱۳۹۱). چشم‌انداز شعر معاصر. تهران: ثالث، صص ۶۷۵-۶۷۹.
- شفیعی‌کدکنی. محمدرضا (۱۳۸۷). ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت). تهران: سخن، ص ۱۶.
- شمس لنگرودی. محمد (۱۳۹۰). تاریخ تحلیلی شعر نو. ج ۱. تهران، مرکز: ص ۱۱۰.
- سفارزاده. طاهره (۱۳۶۵). سفر پنجم. چاپ چهارم. شیراز: نوید شیراز.
- (۱۳۶۶). مردان منحنی. شیراز: نوید شیراز.
- (۱۳۸۴). روشنگران راه. تهران: برگ زیتون.
- (۱۳۸۶ ب) دیدار با صبح. چاپ دوم. تهران: پارس کتاب.
- (۱۳۸۶). رهگذر مهتاب. چاپ پنجم. تهران: پارس کتاب.
- (۱۳۹۱). مجموعه اشعار. تهران: پارس کتاب.
- فرای. نوتروپ (۱۳۶۳). تخیل فرهیخته. ترجمه: سعید ارباب شیرانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۳.
- فرخزاد. فروغ (۱۳۷۸). مجموعه اشعار. تهران: نوید.
- فرخزاد. فروغ (۱۳۷۷). به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد. تهران: آزاده.
- فروغی. حسن و رضایی. مهناز (۱۳۹۲). «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران». پژوهش ادبیات معاصر جهان. دوره ۱۸. شماره ۲. صص ۱۵۹-۱۷۰.
- فروید. زیگموند (۱۳۴۰). نکات عمده روانشناسی تحلیلی. ترجمه: ابوالحسن گونیلی. انتشارات دانشگاه تهران، ص ۹.
- فلاح. مرتضی (۱۳۸۷). «سه نگاه بمرگ در ادبیات فارسی». پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی. شماره ۱۱. صص ۲۲۳-۲۵۴.
- گرچی. مصطفی و موسوی. حامد (۱۳۹۳). «بررسی و تحلیل مفهوم معنای زندگی در اشعار قیصر امین‌پور». زبان و ادبیات فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز). سال ۶۷. شماره ۲۳۰. صص ۱۳۵-۱۵۶.

مطهری. مرتضی (۱۳۸۷). قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ. تهران: انتشارات صدرا، ص ۷۱.
ملاصدرا. محمدبن ابراهیم (۱۳۶۶). مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۱۰۳.
نژادپور. ستاره و دیگران (۱۴۰۱). «بررسی اشعار فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریه سبک زندگی آلفرد آدلر». سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). دوره ۱۵. پیاپی ۷۳. صص ۹۹ - ۱۱۷.
نظری. حمیدرضا (۱۳۷۳). اندیشه‌های مارتین هایدگر. مجله کیهان اندیشه. شماره ۵۷. صص ۲۶-۳۹.

معرفی نویسندگان

حجت‌اله غ منیری: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.
(Email: hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir: نویسنده مسئول)
سیاوش رستمیان سبزه‌خانی: دانش آموخته دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، کارمند دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.
(Email: Drs.rostamian56@gmail.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Hojatollah Gh Moniri: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran.
(Email: hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir: Responsible author)
Siavash Rostamian Sabzehkhani: Graduated from Ph.D course in Persian language and literature, employee of Lorestan University, Khorramabad, Iran.
(Email: Drs.rostamian56@gmail.com)